

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
بحث در این بود که فرموده‌اند این روایات وارده‌ی در باب مضاربه علی القاعده هست و فضولی نیست بنابراین
ربطی به باب فضولی ندارد نه برای استدلال و نه برای استیناص و نه برای تأیید. اصلاً فضولی نیست علی
القاعده است.

راه اول، راه مرحوم محقق یزدی، محقق اصفهانی و محقق امام قدس سرهم بود که حاصل مطلب این شد که ...
این جا تعدد مطلوب هست. و حتی آن مواردی را که نهی کرده و شرط کرده که نکن، حتی آن موارد در مطلوب
ثانی وارد است. ولی در مطلوب اول وارد نیست. پس مضاربه حتی نسبت به آن هم در واقع وجود دارد. و به
تعبیر مرحوم سید در خود اصل مضاربه قید و قیودی نیست به عنوان حکم وضعی خودش، به عنوان تکلیف
می‌آید می‌گوید که آن جا نرو، آن را نخر. این یک تکلیف هست که می‌کند. شبیه عرض کردیم شبیه نهی از بیع
وقت نداء، که شارع در آن جا «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره، ۲۷۵) را دارد در عین حال هم می‌فرماید که معامله نکن.
«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» آن وضعی هست یعنی اگر معامله انجام شد آن نقل و انتقال حاصل می‌شود. اما در عین حال
هم می‌فرماید که این معامله را انجام نده. و حرام است کتک هم می‌خوری اگر انجام بدهی. این جا هم همین جور
است. مالک می‌گوید با این کار مضاربه بکن هیچ قید و قیودی هم ندارد ولی بعد تکلیف می‌کند بر او که آن را
نخر، آن را چه نکن، این جور.

س: و اگر این تکلیفش برگردد به این که در این مال تصرف نکن، این با «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» فرق می‌کند. «أَحَلَّ اللَّهُ
الْبَيْعَ» اگر شارع می‌گفت «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده، ۱) را داری اما یوم وقت النداء یحرمُ علیکم تصرف فی اموالکم،
در این حالت بیع آن هم باطل بود.

ج: نه، چون ببینید یحرم وقت النداء همین بیع کردن حرام است.

س: و یحرم

ج: انتقال که مال حرمت نیست. انتقال دادن، همین بیع کردن.

س: یحرم و تصرف در مالی که آن مال، مال من هست.

ج: نه می‌گوید که ببینید، بگوید آن تصرف اگر یک آثار وضعیه دارد من آن‌ها را قبول می‌کنم. ولی در عین حال می‌گویم که این فعل تو هم اشکال دارد. حالا این جا هم همین جور می‌گوید. سید تعبیرش روشن‌تر می‌کند مسئله را. که حالا مرحوم اصفهانی رضوان‌الله علیه فرمود تعدد مطلوب است علی سبیل الترتیب. که سید هم فرمود که تعدد مطلوب است ولی به این تعبیر بیان می‌کند.

مرحوم امام هم می‌فرمایند که این شرط خارجی است. یعنی درون مضاربه نیست. این شرط خارجی، که معال آن به همین برمی‌گردد. این‌ها مطالب‌شان یکی هست. فلذاست که مرحوم استاد قدس سره در ارشاد الطالب فرموده که کلام سید و اوضحه بعض الاجلاء قدس سره، که مقصود ایشان از بعض الاجلاء امام هست در این جا. آن وقتی که ایشان مکاسب و این‌ها را می‌فرمودند یک زمانی بود که معمولاً نام امام را که می‌بردند می‌گفتند دامت شوکته. خب این فرمایش این بزرگان.

مرحوم امام قدس سره یک اضافه‌ای هم بر این مسئله دارند. و آن این است که از این دو روایتی که گفتیم که یکی روایت جمیل بود و یکی روایت حلبی که هر دو هم از نظر سند تمام هستند ایشان می‌فرمایند اصلاً در روایت اولی اگر دقت در روایت بکنیم اصلاً روشن هست که این امری است خارج از مضاربه. نه این‌که ما حمل می‌خواهیم بکنیم فراراً از بروز یک اشکالی. نه ظاهر خود روایت هم همین است. این اضافه‌ای است که بر آن اعلام دارند ایشان.

در روایت حلبی این جوری بود «عَنِ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يُعْطَى الْمَالُ فَيَقُولُ لَهُ أَتَيْتُ أَرْضَ كَذَا وَكَذَا وَلَا تُجَاوِزُهَا وَاشْتَرَيْتُ مِنْهَا قَالَ فَإِنْ جَاوَزَهَا وَهَلَكَ الْمَالُ فَهُوَ ضَامِنٌ وَإِنْ اشْتَرَى مَتَاعاً فَوُضِعَ فِيهِ فَهُوَ عَلَيْهِ وَإِنْ رِيحَ فَهُوَ بَيْنَهُمَا» این جا ایشان این جوری می‌فرمایند، می‌فرمایند که «أَنَّهُ قَالَ: فِي الرَّجُلِ يُعْطَى الْمَالُ فَيَقُولُ» این فاء چی هست؟ فاء تفریع هست یعنی بعد از این‌که أءت المال و مضاربه را انجام داد که دیگر حالا خصوصیات آن را نمی‌خواهد بیان بکند. بعد به او می‌گوید «أَتَيْتُ أَرْضَ كَذَا وَكَذَا وَلَا تُجَاوِزُهَا وَاشْتَرَيْتُ مِنْهَا» که این يعطى المال، يعنى يعطى المال، يعنى يضارب. فى الرجل يضارب المال. این تمام شد. بعد فيقول. پس دیگر این فيقول آن می‌شود یک امر خارجی. می‌فرماید که «و الاولی أن يقال إن الرواية الثانية لا تأبى عن الحمل على الاشتراط الخارجى لو لم نقل بظهورها فيه فإن قوله يعطى المال من غير ذكر المضاربه و كيفية قرارها ظاهر فى أن المراد إهمال التفصيل و يكون المقصود أنه يعطى مضاربة بكذا و كذا، فقوله فيقول مصدراً بالفاء ظاهر فى أن هذا شرطاً زائداً على اصل المضاربه مع أن الأمر بإتيان ارض كذا و النهى عن التجاوز خارجان عن اصل المضاربه و كذا اشتر منها» مضاربه چی هست؟ مضاربه این است که می‌گوید با این مال برو معامله بکن، سود پیدا کردی، سود که پیدا شد بحسب فلان کسر آن مال تو، و فلان کسر آن هم مال من. این‌که امر می‌کند فلان

سرزمین برو یا نهی می‌کند که از آنجا تجاوز نکن، جای دیگر نرو، ایشان می‌فرمایند این خارجان از اصل المضاربه است.

س: خارجان باشند دیگر به وضعی نمی‌شود برگرداند؟

ج: بله

س: یعنی اگر خارجان باشند دیگر حتماً باید تکلیفی معنا کرد؟ ممکن است که خارجان باشند ولی؟؟ اشکالی ندارد. بله خارج از ماهیت مضاربه هست این شرط، ولی ممکن است که شرط نذری باشد به این معنا که شرط ضمن عقد باشد. نه تکلیف؟؟ این اشکال به آن وارد هست دیگر.

س:؟؟

س: نه می‌خواهم بگویم آن استدلالی که می‌گوید این‌ها خارج از ماهیت مضاربه هستند بله ما قبول داریم می‌گوییم خارج از ماهیت مضاربه هست که اشتر من هذا الارض و لا تشتر من ذاك الارض، این‌ها خارج از ماهیت مضاربه هست ولی ممکن است یک شرطی باشند در ضمن عقد. لا تکلیف محض.

ج: نه مقصود این است که ببینید ...

س: سد ثغور نمی‌شود حالا این احتمال وجود دارد.

ج: نه حرفی که زده می‌شود این است. ببینید یک وقت می‌گوید که متاع فلان بخر، این جزو مضاربه هست فلذا بعد از آن فرموده که مع انّ الاشتراء من ارض كذا، غیر اشتراء متاع كذا فإنّ الاول أيضاً ظاهر فی الاشتراط.

س:؟؟ اشتراط چه منعی دارد؟

ج: یعنی اتیان به فلان جا. این که جزو مضاربه نیست اتیان به فلان جا. یا از آنجا تجاوز نکردن.

س: یعنی از امتعهی آنجا؟؟ یکی از شروط وضعی؟؟

ج: نه. این اتیان، رفتن، نرفتن، این‌ها که توی مضاربه نیست.

س: این که کنایه است یعنی از امتعهی آنجا بخر. رفتن که مراد نیست که قدم بردارد.

س: حالا به فرض که مضاربه نباشد، بعد ثم؟ یعنی شرط ضمن عقد هم نیست؟

ج: بله.

س: ایشان هم همین را می‌خواهند بگویند. عقد معلق بر این ماهیت نیست. اما چرا شرط ضمن عقد نباشد؟

ج: نه یک امر خارجی است مثل تعدد مطلوب می‌شود. یعنی یک شرط خارج از مضاربه هست. یعنی قیود مضاربه نیست.

س:؟؟

ج: نیست.

س: می‌گوید به شرطی که خیاطت بکنی برای من. خارج از ??? مضاربه کن به شرطی که برای من خیاطت هم بکنی. شرط ضمن عقد هست. وجوب ??? دارد عمل هم نکند اگر تسری کند به عقد، می‌گویند عقد باطل است.
ج: نه فرض کنید شرط ضمن عقد باشد ولی خارج از عقد هست.

س: توضیح می‌فرمایید یعنی چی؟

ج: یعنی قیود مضاربه نیست. ببینید مشکله‌ی این جا چه هست که می‌گویید خلاف قاعده باشد؟ این است که اگر مضاربه نیست این سود چه جور تقسیم می‌شود؟ بر اساس آن مضاربه؟ مضاربه که انجام نشده. یک معامله‌ای کرده که ربطی به مضاربه ندارد. چرا امام می‌فرماید که اگر چی شد ربح آن تقسیم می‌شود بین آن‌ها؟ چون این معامله‌ی فضولی هست. هم این آقایان چی هست؟ بگویند این نه، این یا حمل می‌کنیم یا می‌گوییم بعضی از آن‌ها ظاهر است. در این که این جا تعدد مطلوب بوده. توی مضاربه قید ندارد.

س: پس سود هم فرع بر اصل مضاربه هست؟

ج: بر اصل مضاربه هست.

س: تخلف از زائد کرده.

ج: بله.

پس بنابراین بله شما ممکن است که این جا بگویید قد قیل که بله این خیار تخلف شرط دارد. یعنی مالک شرط را عمل نکرده می‌تواند مضاربه را به هم بزند بگوید خیار تخلف شرط دارد. اگر ما بگوییم خیار تخلف شرط فقط مخصوص به بیع نیست و این جاها هم می‌آید. اما اگر رفت معامله را انجام داد و سود کرد بحسب طبع اولی اگر به هم نزدی، سود تقسیم می‌شود.

س: ???

ج: حالا هنوز به آن نرسیدیم. صبر کنید. جواب ایشان را دارم می‌دهم.

پس بنابراین و لو شرط هست اما این شرطی است که داخل در مضاربه نیست. مضاربه بر هیچ قیدی ندارد. خود مضاربه. فلذا سود تقسیم می‌شود علی ما شرط.

س: اگر همین فرمایش را هم فرمودید می‌شود شرط ضمن عقد را که تخلف آن تسری به عقد نمی‌کند پس عقد صحیح است و لو شما این شرط را عمل نکردی خب حرام است این جا اشکال می‌کند که اگر روایت می‌خواست علی القاعده باشد امام نمی‌توانست بگوید که الزام داری به آن تقسیم سود، چرا؟ همان طور که فرمودید تخلف شرط داری می‌توانی....

ج: نه دارد حکم طبیعی آن را می‌گوید. می‌گوید اگر رفت فروخت

س: لک الخيار...

ج: نه لزومی ندارد که بفرماید.

س: چرا.

ج: نه هیچ لزومی ندارد که بفرماید.

س: قبلاً فرمودید آن چیزهایی که عرفاً ملازم هست را هم باید امام....

ج: نه لزومی ندارد امام علیه السلام بفرماید. خب امام می‌فرمایند که سود هم همین جور تقسیم می‌شود. اگر سود کرد سود تقسیم می‌شود حالا اگر تو معامله را آمدی به هم زدی، حالا امام هم می‌فرمایند که اگر اقاله کردی چی؟ بیاید اقاله را هم بگوید؟ خب اگر اقاله هم کردی بعد آن معامله به هم می‌خورد هیچ.

س: این با آن فرق می‌کند.

ج: نه دیگر این با آن فرقی نمی‌کند.

س: وقتی خیار دارد باید بگوید خیار دارد نباید بگوید....

ج: نه آن‌ها که روشن است. همه‌ی احکام فقه را باید این‌جا گفت؟ خب معلوم است دیگر وقتی که شرط کردی خیار تخلف شرط هست. لزومی ندارد.

س: نه.؟؟؟

ج: بابا اگر ... آن‌که دیگر گفتن ندارد. اگر این‌ها را شرط کردی ...

س:؟؟؟

ج: بله آن‌که سود بین، اگر فروخت، الان سودی حاصل می‌شود یا نه؟ تا اعمال خیار نشده این سود بینهما هست.

س: فرمودید سابقاً که لوازم این‌چنینی را هم امام و هم فقهی باید بفرماید

ج:؟؟؟که باید بفرماید...

س: فرمودید چیزهایی که ملازمه دارد با سؤال، و لو این‌که خارج از آن باشد.

ج: حسن است گفتن آن. لزومی ندارد. و این‌جا به قول آقایان می‌فرمایند امام می‌فرمایند و الحمل علی الشرط الخارجی بقرینة حکمه أهون تا این‌که ما بیاییم بگوییم یک خلاف قاعده‌هایی این‌جاها هست و یک چیز عجیب و غریبی هست در این‌جا.

س: می‌خواستم بگویم شاید مرحوم امام بخواهد بگوید شرط ضمن عقد نیست شرط خارج از عقد هست. این باز وجهی داشت.

ج: نه خارج عن المضاربه هست.

س: این هیچ. اگر شرط ضمن عقد باشد....

ج: نه اشکال ندارد که ضمن عقد باشد. آن که حل می کند مسئله را. تازه اگر خارج هم باشد ضمن عقد نباشد،
خب تمام شده باشد. خب یک امر است منتها آن جا شما بگو که

س: شما اشکال توی ظهور روایت چرا به آن باشد. اگر احتمال بدهید کافی هست.

بعد می فرمایند که بله اما روایت جمیل که آن روایت اول باشد آن دیگر خود الفاظ آن جوری نیست که ما
بتوانیم این جوری معنا بکنیم. ولی باید حمل بکنیم و بگوییم چون این ها یک خلاف قواعدی هست که خیلی
مستبعد هست که یک حکم تعبّدی در این جا بخواهد شارع اعمال کرده باشد از این جهت ایشان می فرماید که
باید حمل بکنیم بر این. این مطلب ایشان در مورد این دو تا روایت.

حالا این یک امر زائیدی بود اضافه ای بود که ایشان بر آن اعلام داشتند که آن ها حمل می کردند و می گفتند که
باید بگوییم روایت معنای آن این است بخاطر این جهت. اما استظهار، این که بخواهیم بگوییم ظاهر روایت این
است ...

حالا این روایت چه بود؟ «أَنَّهُ قَالَ فِي الرَّجُلِ يُعْطَى الْمَالُ فَيَقُولُ لَهُ أَتِ أَرْضَ كَذَا وَكَذَا» اگر این جوری بود. «ثمّ
يقول له» که تراخی را دلالت می کرد که يُعْطَى الْمَالُ، یعنی يُعْطَى الْمَالُ مُضَارَبَةً ثمّ يقول له، حالا به این استظهار
وجهی بود اما این فاء این جا فاء ترتیبی هست یعنی رتبه. چون تا معامله نباشد نمی شود شرط کرد. این فاقول
این یعنی در همان معامله دارد حالا ... این خصوصیتش را می خواهد بیان کند. چه جور بیان کنند اگر بخواهند
بگویند خصوصیاتش را بیان کرده؟ فاء با ثمّ تفاوت دارد. اگر ثمّ بود یعنی آن پایان یافت ثمّ. اما فاء که دارد
می فرماید این فاء، فاء تفریع هست یعنی در اثر این معامله که محقق شده این حرف را هم در راجع به این
معامله می زند یعنی قیودی برای این معامله دارد بیان می کند. فلذا خود ایشان هم فرمودند که حمل می شود اگر
نگوییم لو لم نقل، که جسارت نباشد این لای امتناعیه است یعنی آن چیزی که بعدش واقع می شود ممتنع هست
گفتن آن. خب این اضافه ای است که ایشان داشتند.

حالا مرحوم استاد قدس سره در ارشاد الطالب به این مطلب اشکال می کنند. که آخر کار ایشان حرف سید را که
نقل می کنند ...

س: ببخشید استظهارتان از لو لم نقل چه بود فرمودید؟ چون لو گفته یعنی چی می خواهد بگوید؟

ج: نه ایشان که مقصودش نیست. لو لم نقل یعنی اگر نگفتیم، ولی می گویم چون لو را به کار بردند لو هم برای
موارد امتناع هست یعنی نمی توانیم این جور حرفی بزنیم.

س: لو لم نقل دیگر. یعنی می گوید آقا لو لم نقل، یعنی اگر فرض بکنیم که این حرف را نگفتی. یعنی می گویی....

س: حاج آقا می خواهند بگویند اگر امروزی فرموده بودند بهتر بود. إن لم نقل.

س: نه می خواهیم بگوییم لو می گوید اتفاقاً؟؟؟

ج: نه حرف ایشان درست است لم نقل چون هست. چون لم نقل ممتنع می شود. یعنی واجب هست که بگوییم. می فرماید که «الثانی کما عن السید الیزدی و أوضحه بعض الاجلاء قدس سره أنّ هذه الروایات بعضها ظاهره فی موافقة القاعدة» بعد تا آخر که می فرماید «و المتحصّل أنّه یجب تکلیفاً علی العامل موافقة الشرط لعموم قوله علیه السلام المسلمون عن شروطهم و علی تقدیر المخالفة یتربّ علیه الضمان»

ایشان می فرمایند که شرطی که شرط یک عمل و یک کاری بر احد المتعاقدين خارج از خود ذات معامله، این کجا تصویر دارد که آن شرط خارج از ذات معامله بخواهد باشد؟ و ربطی به معامله نداشته باشد؟ قید معامله واقع نشود. آن در جایی است که مدلول معامله با آن چیزی که دارد شرط می کند متفاوت باشد متغایر باشد. مثلاً یک متاعی را به زید می فروشد بعد شرط می کند که شما این متاع را به دیگری اصلاً نفروش، نگهش دار. یا می فروشد به او و می گوید شما این متاعی را که به تو فروختم به زید نفروش. به کسی دیگر خواستی بفروش عیبی ندارد به زید نفروش. این جا عیبی ندارد. چون آن معامله انجام می شود بعد از این که ملک او شد حالا دارد یک شرطی با او می کند. این جا عیبی ندارد. چون این مغایر با آن التزام هست. آن یک التزامی است که این مال تو، آن ثمن هم مال من، این انجام می شود این یک التزام آخری است که با آن درگیری ندارد. که اصلاً نفروشد یا به زید بفروشد.

اما اگر این جوری باشد یک جا یک شرطی دارد می کند که این شرط با اطلاق آن معامله سازگار نیست. مثلاً توی عقود اذنیه، بگوید که من این ثوب را به تو عاریه دادم ولی شرط بکند به این که این را در زمان مطر نبوش. این جا شما می توانید ببایید این حرف را بزنید بگویید عاریه اش مطلقه است؟ ولی شرط کرده که نبوش. اگر پوشید و طوری شد در مطر، ید عاریه، ید امانی اشکالی ندارد فقط تخلف شرط کرده یک گناهی کرده. می توانید این طوری بگویید؟ نه. این جا چون نبوشیدن در حین مطر با اطلاق عاریه دادن، که عاریه دادن تو حتی در این صورت هم هست و جواز استفاده حتی در این صورت داری، این سازگاری ندارد.

س: یعنی آن بحث معروف شرط مخالف با مقتضای عقد هست دیگر.

ج: نه این با اطلاق هست. خودش. با خودش مخالفت دارد.

س:؟؟؟

ج: نه با خودش مخالفت دارد.

س: مقتضای لازم آن هم همان است دیگر.

ج: نه مقتضا غیر از خودش هست.

می گویند برای این که مسئله برای ذهن افراد روشن تر بشود می گویند ببینید اگر این جوری بگوید می تواند در همین مثال ما این جوری بگوید، بگوید که معبر به مستعیر بگوید که اذنت لک در پوشیدن این لباس، حتی ایّام

المطر، به مقتضایی که دارم به او عاریه می‌دهم اذنتُ لک، که حتی ایام مطر بیوشی و لکن علیک الالتزام بترك لبسه ایام المطر. می‌تواند؟ یا می‌گویند این با عقل جور در نمی‌آید؟ اگر داری عاریه می‌دهی و داری می‌گویند عاریه به تو دادم که هر وقت خواستی، حتی ایام مطر بیوشی. بعد بگویی ولی الزامت می‌کنم به شرط که نبوشی در ایام مطر. این جور در نمی‌آید. این نمی‌شود.

بنابراین در این جور موارد این قید برای عاریه می‌شود چه به نحو قید بگویند، بگویند أعرْتُک أن لا تلبسه فی ایام المطر یا بگویند أعرْتُک و اشترط علیک أن لا تلبسه فی ایام المطر، این دو تا با هم فرقی نمی‌کند. بنابراین این که شما می‌آیید این جا ... حالا خلاف ظاهرش را ما کاری نداریم. باید حمل بکنیم. می‌گوییم با حمل جور در نمی‌آید. باز با حمل کار درست نمی‌شود که شما بفرمایید که او مطلق است ولی این این چنینی هست.

«و السرّ فی ذلك أنّ الزام الطرف بترك فعلٍ لا یجتمعهما الترخيص فيه بل لابدّ من رفع اليد عن الالتزام و عقد المضاربة من العقود الاذنیة» که اذن می‌دهد که با مال من این کار را بکن «حيث إنّ مدلولها الاذن للعامل فی التجارة برأس المال علی نحو المشاركة فی الربح و إذا اشترط علی العامل متاعاً خاصاً بأن یقول اذنت لک فی التجارة بهذا المال علی نحو المناصفة الربح علی أنّ لا تشتري الحيوان فهو فی الحقيقة اذنٌ فی التجارة بغير الحيوان لأنّ الزام العامل بالالتزام بترك تجارة غیر الحيوان لا یجتمع من الاذن فی تجارة الحيوان»

خب این اشکال اول ایشان هست که می‌فرمایند این نمی‌شود. البته سخت هست که بگوییم مرحوم سید، مرحوم محقق اصفهانی، مرحوم امام یعنی یک چیز واضح الباطلی را تصویر کردند که حالا ببایم این جور به آن‌ها اشکال کنیم. اگر ما مضاربه را یک عقد می‌دانیم دیگر، یک معامله است مثل بیع است. و همین‌طور که سید فرموده و آن‌ها فرمودند ما در معاملات یک حکم وضعی داریم یک حکم تکلیفی داریم. و این‌ها یک وقت شما می‌گویید این‌ها خلاف ظاهر روایات هست این حمل‌ها، و ما باید این روایات را حمل بر یک امر تعبّدی بکنیم. یک وقت می‌گویید که اصلاً این حرف‌ها باطل است نمی‌شود حمل بر این کرد. که استاد رحمه‌الله می‌فرمود باطل است نمی‌شود حمل کرد.

س: این را شما مخالفت دارید و الا آن ظهوری را که حضرت امام فرمودند....

ج: نه قبول نداریم. بله خلاف ظاهر روایت هست. نمی‌شود حمل کرد این‌ها را.

س: یعنی آن تفرقه را هم قبول دارید که خلاف ظاهر است؟ تفرقه‌ای که می‌فرمود که اگر می‌گویند آن جا برو، این مثلاً این‌طور اما اگر می‌گویند این متاع را بخر....

ج: نه این‌ها فرقی نمی‌کند.

خب این جا چه اشکالی دارد؟ مگر ما تصویر نداریم؟ مگر ما مکاسب محرمه نداریم؟ توی مکاسب محرمه، ما دو جور مکاسب محرمه داریم. یک مکاسب محرمه‌ای داریم که در عین صحت حرام است. یک مکاسب

محرمه‌ای داریم که نه، هم حرام است و هم باطل است. مثلاً ربوی، معاملات ربوی هم باطل است و هم حرام انجام داده. کسی که می‌رود معامله‌ی ربوی می‌کند هم نقل و انتقال حاصل نمی‌شود. مثلاً در ربای در معاملات، دو کیلو مثلاً گندم جید را به پنج کیلو غیر جید می‌فروشد. اصلاً این نقل و انتقال نمی‌شود. این دو کیلو به این منتقل نمی‌شود این پنج کیلو هم به این منتقل نمی‌شود. همین‌جا کار حرام هم انجام داده. اما یک‌جاهایی نه، مثل بیع وقت نداء، معامله درست است کار حرام انجام داده. یعنی نقل و انتقال می‌شود... حرف آقایان همین است می‌گویند این‌جاها این‌جوری است که اگر ببینند متعاقبین در باب مضاربه این‌جور عقد مضاربه را... استفتاء می‌کنیم از آقای تبریزی رحمه‌الله استفتاء می‌کنیم می‌گوییم مالک و عامل می‌آیند این‌جوری عقد مضاربه را می‌بندند. می‌گویند آقا تو عامل باش، با این معامله کن، ضاربتک که با این سرمایه بروی کار بکنی و سود آن هم این‌جوری بین ما تقسیم می‌شود. و من در این‌جا در اصل معامله هیچ قیدی نمی‌آورم برای تو. ولی شرط با تو می‌کنم از باب المعامله عند شروطهم می‌خواهم عمل بکنی، ولی شرط می‌کنم خارج از معامله که آن‌جا نروی، آن‌جا هم نروی، ولی در حکم وضعیه دخالت نمی‌دهم. این غیر از باب استعاره است. توی استعاره عاریه می‌گیرد که چکار کند؟ عاریه نمی‌گیرد که بگذارد آن‌جا. بله یک چیزهایی هست که عاریه می‌گیرند مثل گلدون را مثلاً عاریه می‌کند کارش همین است که بگذارد آن‌جا به آن نگاه کند. اما اگر لباس را عاریه می‌گیرند لباس برای پوشیدن است. بعد بگوید اجازه به تو دادم که بیوشی، بعد بگوید که نپوش. این نمی‌شود. اما باب معاملات که فرض این است که یک حکم وضعی دارد یک حکم تکلیفی دارد و قابل این جهت هست خب چه اشکالی دارد؟

س: یعنی فرقی دقیقاً چی هست از نظر فنی؟

س: نه حاج آقا این آقای مالک که شارع و مولا نیست که این بحث‌ها را بخواهیم راجع به او بکنیم. این مالک این عاقلی هست آن مضارب هم یک عاقلی هست آن دو تا بین هم یک حرفی زدند که آن‌جا باید از شارع یا از مولا یا از عقلاء بپرسیم که حالا تکلیفی آن چی هست؟ وضعی آن چه هست؟

ج: بله می‌گوییم. جواب این است که شارع یک کاری کرده به من چنین فرصتی را داده، گفته المؤمنون عند شروطهم، اگر او نگفته بود المؤمنون عند شروطهم بگوید خب شرط می‌کنیم به من چه؟ ولی چون شارع فرموده المؤمنون عند شروطهم، می‌آیم می‌گوییم همان‌طور که ... ببینید آن مثالی که می‌زنید حکم وضعی و تکلیفی قابل جدا شدن هست می‌خواهیم بگوییم پس تصویر دارد. آن غیر معقول نیست و الا اگر غیر معقول باشد شما نمی‌توانید بیع وقت نداء را از یک طرف بگویید شارع بگوید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» من این را حلال کردم این را اوقعته فی محله که می‌تواند ... که احلّ الله را اگر به این معنا بگیریم. یعنی حلال کردم. یعنی از نظر تکلیفی. چون دو احتمال در آن هست دیگر، در «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» یکی این است که حکم وضعی را دارد بیان می‌کند که

احلّه محله، محل بیع چی هست؟ این است که کارآمدی داشته باشد نقل و انتقال با او حاصل بشود. من اوقعته فی محله. خب این نقل و انتقال از این حاصل می شود. این جا هم دارد می گوید آقا من این مضاربه ای را که با او دارم انجام می دهم این مضاربه قید ندارد همان جویری که قانون مضاربه هست که وقتی چیزی را خریدی و سود آن علی الشرطی که انجام شده تقسیم می شود این سر جای خودش. من به این چی ندارم. اما چون دوست ندارم مثلاً فلان را، یا مثلاً با تو شرط می کنم که آن کار را نکنی.

س: می گفتیم عقود اذنی، آخر بیع را ایشان گفت عقود اذنی نیست ولی مضاربه یک امر اذنی هست.
ج: نه. می گوئیم عقود اذنیه یعنی چی؟ که شما می گوئید اذن می دهد. نه یک قراردادی است که با هم می بندند. نه این که می آید می گوید اذن می دهم که در این تصرف کنی، فایده ای این اذن ... قرارداد است فلذا او مطالبه می کند.
س: می دانم همین اذن هست که شارع معتبر کرده آن را؟
ج: نه اذن نمی دهد یک معامله است.

س: حالا ما کلمه ای اذن را چیز نداریم ولی به هر حال ایشان می گوید این دو تا احتمال لا یجتمعان هستند.
ج: آقای نائینی هم فرموده عقود اذنیه. ولی بعضی از بزرگان اشکال می کنند؟؟؟ خودش یک معامله است یک قرارداد است.

س: می دانم آخر ایشان لبّ کلامش این است که ...
ج: حالا شما توی اجاره می گوئید اذنی هست؟ اذن می دهم که این جا بنشین؟ این قدر پول به من بدهی؟ نه. این جا هم می گوید نه، این جا قرارداد می بندم که معامله کن، سود مال تو هست. نه من اذن می دهم. اصلاً ...
س: نه یعنی مراد شاید البته اشکال جای دیگری هست ولی شاید مراد ایشان این است که مثل جعاله که گفته می شود تا قبل از این که آن فرد عامل حرکتی انجام ندهد چیزی برای او لازم نیست.
ج: خب بله آن جا که معلوم است.

س: به خلاف اجاره. در عقود اذنی این است که اذن داری این کار را بکنی اگر نخواستی هم نخواستی اما اگر کردی؟؟؟ اجاره نه نخواستی نکن نداریم نوشتیم در؟؟؟ باید پولش را بدهی.
ج: نه در باب اجاره تملیک منفعت اگر می شود منفعت مالش شده.

س: حالا این حد وسطش را چه جواب می دهید؟ که می گوید که در عقود اذنیه این که اذن بدهی یا اذن ندهی لا یجتمعان، فرمایش شما در بیع وقت نداء درست است کبرای کلی. ولی فرمایش ایشان که در عقود اذنیه می فرماید اذن و لا اذن لا یجتمعان.

ج: نه همین که عرض کردم اول آن که گفتیم معامله من المعاملات هست. نه این که مثل باب اذن باشد.
س:؟؟؟

ج: نه مثل باب اذن نیست.

س: پس یعنی توی عاریه قبول دارید؟

ج: ببینید نه این که من دارم تملیک می کنم بخشی از سود را به تو. فایده ی اذن این نمی شود که خود به خود سود مال او بشود من اذن دادم در این مال من، پس با این مال من معامله کنید. آن هم اجرت عملش نیست. یعنی آن سود اجرت عملش نیست. که کأنّ این مزدور شده و اجرت عملش هست. فلذا آقای خوئی قدس سره در بحث مضاربه فرموده این خلاف قاعده است. چون نماء تابع اصل است. چه جور شده با این که اصل مال زید است نمائش مال او می شود؟

س: پس توی عاریه قبول دارید الان؟

ج: بله توی عاریه فرق می کند. توی مضاربه، توی مساقات، توی مضارعه، این ها معاملاتی هستند که این که آن طرف سود گیرش می آید یا بخشی از ثمن مال او می شود نه این که این می بخشد آن را. یا اجرت کارش را به او می دهد. نه. این جا نه اجرت کار هست نه چیز دیگر. این یک معامله ی عقلانی هست که شارع هم این را تثبیت کرده. که با این مال دیگری اگر آمدی معامله کردید و عقد مضاربه بین خودتان بستید آن کسر را که قرار دادید خود به خود این چنین است که سود عند الحدود می رود توی جیب تو و ما بقی آن می رود توی جیب آن. آن کسری که قرار داده شده می رود توی جیب این و ما بقی می رود جیب او، و یک احکامی هم دارد که مثلاً خسرائش به گردن این نیست و نیست و فلان.

این آقایان حداقل باید گفت که اشکال مبنایی هست نه بنایی. این آقایان تصورشان این است که عقد مضاربه یک اذن نیست یک معامله است شبیه بیع هست حکم وضعی می تواند داشته باشد. حکم تکلیفی می تواند داشته باشد. و این دو تا هم ربطی به هم دیگر ندارد.

بنابراین اگر این اشکال حضرت استاد قدس سره را بخواهیم بر امام و آقای اصفهانی و آقای سید وارد بکنیم جواب این است که آن ها این مبنا را قبول ندارند این مبنایی که شما می فرمایید در این جا، این اشکال، اشکال مبنایی می شود نه بنایی. حالا اشکالات دیگری هم دارند که ببینیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.

پایان.